

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، تابستان ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۸، ۱۷۳-۱۹۶

تاریخ مباحث نظری در تاریخ؛ بررسی مکاتب تاریخ‌نگاری انسان‌گرا و خردگرا^۱

دکتر هادی التیمومی

ترجمه: مهران اسماعیلی^۲

از نظر نویسنده دانشجویان تاریخ، نسبت به تاریخ اندیشه و متفکران غربی بی‌اطلاعتند؛ چرا که یا از خواندن متون فلسفی گریزانند و یا با زبان‌های لاتین آشنایی ندارند. از این رو ایشان بر آن شده‌اند تا با طرح چکیده اندیشه‌های مطرح شده در غرب، امکان مقایسه‌ی اصول و مبانی آن را برای دانشجویان تاریخ فراهم آورند. ایشان در کتاب آموزشی که بدین منظور نوشته‌اند، مکاتب تاریخ‌نگاری در غرب را از رنسانس تا عصر جهانی‌سازی مورد بررسی قرار داده و در هر مکتب به اصول نظری، دستاوردها، کاستی‌ها و نمایندگان برجسته‌ی آن پرداخته‌اند.

ویژگی عمده‌ی این مجموعه، سادگی، شمول و اختصار آن است و با توجه به آموزشی بودن آن، فاقد ارجاعات است. نویسنده در پایان فهرستی بیش از پنجاه اثر لاتین به عنوان منابع خود ذکر کرده است. نوشته‌ی حاضر فصلی از کتاب مورد نظر می‌باشد که در آن به مکتب انسان‌گرا (در سده‌ی ۱۵ و ۱۶ میلادی) و مکتب خردگرا (در سده ۱۸ میلادی) اشاره شده است.

واژه‌های کلیدی: تاریخ‌نگاری، رنسانس، مکتب انسان‌گرا، مکتب خردگرا.

تاریخ‌نگاری انسان‌گرا در اروپای سده‌ی پانزده و شانزدهم میلادی

پیش درآمد:

مورخ انسان‌گرا، در اروپا و در عصر رنسانس می‌زیست؛ رنسانسی که از ایتالیا آغاز شد. تاریخ‌نگاری او از میانه‌های سده‌ی پانزدهم (سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳ یا پایان جنگ‌های صد ساله) آغاز شد و تا پایان قرن شانزدهم (بیانیه نانت* در ۱۵۹۸ یا اعدام برانو** فیلسوف ایتالیایی در ۱۶۰۰) ادامه یافت. سده‌ی هفدهم، دوره‌گذاری به عصر روشنگری، در سده‌ی هجدهم بود.

اهمیتی ندارد بدانیم مورخان انسان‌گرا چه کسانی بودند و چه نام‌هایی داشتند. آن‌چه اهمیت دارد این است که در میان آنان دیدگاه مشترکی نسبت به تاریخ شکل گرفته است. این دیدگاه، به مراتب مهم‌تر از تفاوت‌های ثانویه‌ای است که مایه‌ی تمایز آنها از یکدیگر می‌شود. با این حال مورخان انسان‌گرای این دوره را می‌توان این‌گونه برشمرد:

لورنزو والاک*** مورخ ایتالیایی، بیتوس رهنانوس**** مورخ آلمانی، هوگو گروتیوس***** مورخ هلندی و مورخان فرانسوی چون: ژان بودن***** و ژان مابیلن*****.

۱. انسان‌گرایی***** و پیامدهای آن

علایم ظهور رنسانس در اروپا، از آغاز سده‌ی چهاردهم و در ایتالیا، نمایان شد و از آن پس به بقیه‌ی مناطق اروپای غربی سرایت کرد. پرچم چنین نهضت عظیمی در اختیار طبقه‌ی جدیدی بود که به مرور، در بطن جامعه‌ی فتودالی اروپا، شکل گرفت و طبقه‌ی بورژوا نامیده

* Nantes.

** HUGO GROTIUS (-1654).

*** LAURENZO VALLA (1407-1457). **** JEAN BODIN (1530-1596).

***** JEAN MABIL (1632-1707).

** TORIANO BRUNO (1548-1600).

*** BEATUS REHNANUS (1547).

**** JEAN BODIN (1530-1596).

***** Humanism.

شد. رنسانس در سه حوزه‌ی اقتصاد، سیاست و هویت به سه دستاورد اساسی برای بشر دست یافت؛ سرمایه‌داری در حوزه‌ی اقتصاد، دموکراسی در زمینه‌ی سیاست و دولت‌های ملی در عرصه‌ی هویت. دستیابی به چنین نتایجی، طی روندی از اواخر سده‌ی چهاردهم تا سده‌ی پانزدهم صورت گرفته بود.

بورژوازی، حرکت خود را در دوره‌ی رنسانس، با انقلابی فرهنگی به نام «انسان‌گرایی» آغاز کرد. از آن جا که فرهنگ، آمیزه‌ای از خاطرت به جا مانده از گذشته و تصورات، ارزش‌ها، رموز، تعابیر و نوآوری‌ها است و به ملت یا قوم معینی کمک می‌کند تا در تعاملی که با جوامع بشری دیگر دارد از هویت خاص خود محافظت کند، روشنفکران ارگانیک^۴ وابسته به طبقه‌ی بورژوا، به دوره‌ی یونانی- رومی باستان بازگشتند تا برای رشد خود و بیداری از خواب «قرون وسطایی» جام شیرین فرهنگ یونانی- رومی را سرکشند. آنان بر خلاف اندیشمندان قرون وسطی، به میراث بت‌پرستانه‌ی باستان اعتبار بخشیدند؛ هر چند برای روشنفکر آن عصر، فرهنگ یونانی- رومی، در حدی نبود که به عنوان مرجعی خدشه‌ناپذیر، به تقلید کورکورانه منتهی شود، بلکه تنها از آن الهام می‌گرفت. آنها نمی‌خواستند دنیای گذشته را بازسازی کنند بلکه به دنبال گفت‌وگو با آن بودند چون از نظرشان، دوره‌ی باستان رمز آزادی اندیشه و حکمت بود؛ چرا که در آن دوره هیچ‌گونه بدبینی یا خوش‌بینی، نسبت به بشر وجود نداشت و انسان شوم نبود. در زمینه‌ی سیاست، اندیشمندان عصر رنسانس با مطالعه‌ی دوره‌ی باستان، آموختند که زندگی انسان در شهر، صرفاً شأنی انسانی دارد و با نیروهای غیبی کاملاً بی‌ارتباط است. هنر باستان نیز اشتیاق سرشاری را به جهت کمال در ضمیرشان می‌آفرید.

مایه‌ی تأسف است که نوشیدن از چشمه‌ی تمدن‌های بزرگ خاورمیانه‌ای - بین‌النهرین، مصر و تمدن اسلامی - که در چند قدمی تمدن یونان و روم قرار داشتند، به ذهن و اندیشه‌ی روشنفکر دوره‌ی رنسانس خطور نکرد. این تمدن‌ها را «شرقی» دانستند و تعلق به تفکری

داشتند که شرق را در شرق و غرب را در غرب می‌دید و هیچ تعامل و رابطه‌ای میان شرق و غرب، جز برخورد و درگیری قائل نبود. آنها لحظه‌ای را که تمدن‌های رومی و یونانی از تمدن‌های شرقی بهره برده بودند به یاد نمی‌آوردند و فراموش کرده بودند که دینشان - مسیحیت - پیش از این، در همین شرقی که مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود، تولد یافته است. انسان در ایدئولوژی نخبگان عصر رنسانس، موقعیتی زیربنایی پیدا کرد. پیش از این، حرف اول و آخر آن، متافیزیک بود. بدین ترتیب محوریت خداوند در اندیشه‌ی بشری، کنار نهاده شده و انسان به عنوان محوری نو، جای‌گزین آن گردید. این بدان معنی نبود که مورخ انسان‌گرا، وجود خدا را نادیده بگیرد بلکه او به شأن بشری در برابر شأن الهی، اهمیتی چون محور سنگ آسیاب بخشیده بود. او به خدا ایمان داشت، اما گاه تصور می‌کرد که خدا و هستی یکی است و گاه هم‌چون پاسکال* فیلسوف فرانسوی، به رغم شک به وجود خدا، در دل می‌گفت:

من به خدا ایمان دارم چون امکان وجودش هست. اگر بود آخرت را از دست نداده‌ام و اگر نبود، تمامی چیزی که در زندگی خود از دست داده‌ام عبارت است از زمانی که برای ادای مناسک دینی صرف کرده‌ام.

روشنفکر عصر رنسانس از صمیم دل، شجاعت برونو** در ابراز عقایدش را تحسین می‌کرد. برونو معتقد بود، زمین مرکز جهان هستی نیست و خداوند، در درون هستی و جزیی از آن است و نه خارج از آن؛ از این‌رو و به حکم کلیسا، در سال ۱۶۰۰ زنده‌زنده سوزانیده شد. بر اساس ایدئولوژی انسان‌گرایانه‌ی این عصر، انسان دیگر تنها به خاطر خداوند و آخرت، زندگی نمی‌کرد بلکه برای خودش می‌زیست و از این‌رو باید به دنبال سعادت در همین جهان باشد، به گونه‌ای که گویا برای همیشه زندگی خواهد کرد. در نتیجه زندگی، اتاق انتظار آخرت نیست و انسان نباید با ذهنیتی که مسیحیت، القا می‌کند خود را گناه‌کار بداند؛ بلکه او از

* PASCAL (1623-1662).

** GIORDANO BRUNO (1548-1600).

عقل بهره‌مند است و شجاعت، توان و آرزوهایی دارد که می‌تواند مالک هستی و خلیفه‌ی خدا در زمین باشد. او می‌خواهد طبیعت را محکوم اراده‌ی خود گرداند و بنابر مصالح خودش، آن را تغییر دهد و بدین خاطر بر علوم دنیوی متکی باشد، و بر خلاف گذشته به علوم دینی بسنده نکند.

ارزش انسان در این دوره، دیگر با کرامت نیاکان جنگ‌جوییش تعیین نمی‌شد بلکه در فعالیت خلاق، و توانایی او در کار و تولید، خلاصه می‌شد. از نظر نخبگان، فئودالیسم با تحمیل عوارض تجاری بر بازرگانان و ملزم ساختن انسان به حرفه‌ای خاص در طول حیات می‌نمود، واقعیتی منافی با طبیعت بشر داشت. سرودی که فئودالیسم می‌سرود، سرود ارزش‌های نظامی، اسراف و درماندگی بود؛ اما وقت آن رسیده است که شعار «بگذار برود، بگذار انجام دهد» عملی شود. از نظر آنها این شعار، به بهترین شکل بیانگر طبیعت ثابت انسان بود، چرا که با مبانی عقلی و حقوق طبیعی تطابق داشت. انسان از نظر فکری باید مستقل باشد، هر چند این امر به رویارویی او با نقاب‌هایی بیانجامد که کلیسا رواج داده است. از نظر منطقی امکان ندارد بشر به امر خاصی یقین جدی پیدا کند، از این‌رو انسان باید شک‌گرا^{۱۰} بوده و مانند مونتینی^{۱۱} فیلسوف فرانسوی، به نسبیّت و یقین‌گریزی^{۱۲} پایبند باشد چرا که حقیقت انسان آن است که او هیچ حقیقتی را در اختیار ندارد، یگانگی‌اش بدان معنی است که وحدتی ندارد و هویتش بی‌هویتی است. آیا اکتشافات جغرافیایی‌ای که با کلمبو آغاز شد، به اثبات وجود ملل و اقوام غیر قابل شمارش و آداب و رسوم گوناگون و متفاوت از آن چه اروپاییان بدان مأنوس بودند، منجر نشد؟

انسان هم چنین باید از عقل خود به خوبی استفاده کند. هر چند بنا به گفته‌ی دکارت^{۱۳} فیلسوف فرانسوی، عقل، در میان همگان عادلانه و برابر توزیع شده است، اما عموم مردم

* Sceptical.

*** Relativism.

** MICHEL DE MONTAIGNE (1533-1592).

**** RENE DESCARTES (1596-1650).

برای بهره‌گیری از عقل روش مناسبی به کار نمی‌بندند؛ از این رو به نظر دکارت، بشر در تعامل خودش با انسان‌های دیگر و نیز با اشیا، باید آن‌چه را از طریق عادت یا نقل قول دریافت می‌کند، کنار نهد و طی عملیاتی روش‌مند، تنها بدیهیات را بپذیرد. انسان باید مفاهیم پیچیده‌ی خود را قبل از هر چیز به مفاهیم ساده و بدیهی تجزیه کند و در تصدیق خود از پذیرش مفاهیم ساده، به سمت گزاره‌های پیچیده گام بردارد و پیش از هر نتیجه‌گیری، همه‌ی داده‌های لازم را، فراهم آورد.

انسان باید بپذیرد که فردگرایی* ارزشی حقیقی است و بنا به طبیعت خودش - همان‌گونه که فلاسفه‌ی گذشته گفته‌اند - موجودی اجتماعی نیست بلکه او موجودی خودخواه است که مصلحت و منافع و علاقه به حفظ خود، ثروت و خانواده، محرک اوست. هم‌چنین انسان به گفته‌ی هابز** فیلسوف انگلیسی، آماده است تا بخشی از آزادی‌های شخصی خود را واگذارد و اطاعت دولت را بپذیرد؛ هر چند آن نظام، نظام مستبد «لویاتان»*** باشد. پذیرش حاکمیت دولت ربطی به دین ندارد چون دولت قدرتش را تنها از مردم می‌گیرد و برخلاف تفکر پیشینیان قدرت دولت، برگرفته از خدا نیست. انسانی که چنین دیدگاه لائیکی نسبت به دولت داشته باشد می‌تواند دولت را نقد و بازخواست نماید و در صورت لزوم علیه آن بشورد.

روشنفکر انسان‌گرایی مانند ماکیاولی**** اندیشمند ایتالیایی، اعتقاد پیدا کرد که سیاست باید از هرگونه قداست دینی منفک باشد. از آنجا که سیاست از نظر او، علم دستیابی به قدرت و نگهداری آن، با استفاده از آمیزه‌ای از نرمی، قساوت، بخشندگی، بُخل، پاکی و نفاق است و «شهریار» آشنا به سیاست، هم‌زمان هم شیر است و هم روباه؛ چون انسان‌هایی که او بر آنها حکم می‌راند، موجوداتی هستند که میل به ثروت، منفعت و مصالح شخصی، آنان را به حرکت وامی‌دارد و از قدرت، بیش از ملایمت و منطق هراس دارند.

* Individualism.

** THOMAS HOBBS (1588-1679).

*** Leviathan.

**** NICOLAS MACHIAVEL (1469-1527).

چنین تحول فرهنگی عظیمی که در نگاه جدید به انسان متبلور شد، انقلابی دینی به نام «پروتستانتیسم» را در پی داشت؛ این انقلاب از انسان مسیحی، روابطش با خدا، زندگی دنیا و کلیسا دیدگاهی جدید ارائه کرد. انسان (مسیحی) دیگر مسلوب الاراده نبود و می‌توانست هم در دنیا و هم در آخرت نجات یافته باشد؛ اما با تکیه بر خودش، نه بر کلیسا و راهبان. اگر خداوند در گذشته، نجات یافتگان و بهشتیان را از میان بندگان برگزیده باشد، بی‌شک کسانی که در این دنیا موفق‌اند حتماً جزء برگزیدگان و نجات یافتگان خواهند بود. معیار موفقیت در این دنیا برخلاف آن چه در عهد فئودالی رایج بود - کسالت و به هدر دادن ثروت - کار و تلاش، پس انداز و اسراف نکردن تعیین شد. انسان مسیحی نو، برای آگاهی از مضمون تورات و انجیل به زبان‌هایی چون لاتین، عبری و یونانی که تنها خواص با آن آشنا بودند نیازی نمی‌دید. کتاب‌های مقدس به زبان‌های اروپایی ترجمه شد و در اختیار کسانی قرار گرفت که می‌توانستند به آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و... بخوانند و بنویسند. لوتر* مؤسس فرقه‌ی پروتستان و پیش‌گام این حرکت، خود انجیل را به آلمانی برگرداند.

دو نظریه‌ی جدید فرهنگی و دینی، یعنی انسان‌گرایی و پروتستانتیسم، منجر به پیدایش نگرشی نو نسبت به علم شد و دانشمندان به مرور دریافتند که باید ایده‌ی کهنه‌ی لزوم سازگاری داده‌های علمی با داده‌های دینی را کنار نهند؛ و در همین حال، باور به «اندیشه‌ی ترقی» شکل گرفت. اندیشه‌ی ترقی، فکر بزرگی بود که با دیدگاه مسبوق برخورد یعنی حرکت دوری** در تاریخ کاملاً متناقض بود. دانشمندان متوجه شدند همان‌گونه که بیکن،*** فیلسوف انگلیسی می‌گوید درک حقیقت در روندی تدریجی امکان‌پذیر است و داده‌های علمی نسبی‌اند و قوانین طبیعت، با تجربه و مطالعات میدانی کشف می‌شوند. پزشکان برخلاف حکم حرمت صادره از سوی کلیسا و پس از دوره‌ای نسبتاً طولانی، دوباره تشریح بدن انسان

* MARTIN LUTHER(1483-1546).

** Cyclical.

*** FRANCIS BACON(1561-1629).

را از سر گرفتند. برخی از دانشمندان با نقد نظریه‌ی «زمین مرکز هستی است» با ارائه‌ی دلیل، از ناچیز بودن کره‌ی زمین در نظام هستی سخن گفتند (نظریات کوپرنیک،* کیپلر،** گالیله*** و نیوتون****). انقلاب کوپرنیکی یکی از مهم‌ترین مبانی اندیشه‌ی دینی را متزلزل کرد و به همان سان اکتشافات جغرافیایی، نظریه‌ی «اروپا مرکز جهان است» را به بطلان کشانید.

مورخ بزرگ ما، عبدالرحمن بن خلدون هنگامی که، از اواخر سده‌ی چهاردهم می‌نوشت، متوجه آغاز روند تحولات شگرف علمی در اروپا شده بود:

شنیده‌ایم که... علوم فلسفی در سرزمین‌های فرنگ از سرزمین روم تا سواحل شمالی رونق خوبی دارد... و مجالس یادگیری فلسفه متعدد است، منابع آن جامع و آموزگاران آن در دسترس و دانش آموختگان آن، به آن اهمیت می‌دهند.^۲

در نگاه اندیشمند دوره‌ی رنسانس، طبیعت دیگر تقدسی نداشت؛ چرا که از نظر فلاسفه‌ی آن عهد پدیده‌های طبیعی می‌توانستند به معادله‌های ریاضی و ثابت تبدیل شوند. جای تأسف است که اندیشمندان و به ویژه مورخان عصر رنسانس، در گذر اروپا از ظلمات قرون وسطی به نور رنسانس، نقش عرب را دریافته یا بدان اقرار نکرده‌اند. دستاوردهای عظیم تمدن اسلامی و عربی، از طریق پل‌هایی چون اندلس و سیسیل به اروپا منتقل شد. ای کاش مورخ انسان‌گرای عصر رنسانس در حدّ نیچه فیلسوف قرن نوزدهم از کاستی‌ها مبرا بود. نیچه در کتابش *پیش از مسیح***** چنین می‌گوید:

مسیحیت ما را از برداشت محصول فرهنگی تمدن باستان محروم کرد و کمی پس از آن، همین کار را با تمدن اسلامی انجام داد. در حقیقت تمدن فوق‌العاده‌ی عربی در

* COPERNIC (1473-1543).

** GALILEE (1564-1642).

*** Antechrist.

** KEPLER (1571-1630).

**** ISAAC NEWTON (1642-1727).

اسپانیا، بسیار به ما نزدیک است، چون این تمدن بیش از روم و یونان بر حواس و ذوق متکی است. این تمدن لگدمال شد - بهتر است نگوییم با پای چه کسی - چرا؟ چون تراوش خواسته‌های اشرافی مردانه‌ای بود؛ چون پاسخی به ندای زندگی بود و چه زندگی‌ای؟ بیاید آراستگی بسیار شیرین زندگی عربی را به یاد بیاوریم... صلیبیان با چیزی جنگیدند که بهتر بود برای ادای احترام به آن، در برابر آن بر خاک می‌افتادند، چرا که تمدن ما در قرن نوزدهم نسبت به تمدن عربی، به نظر فقیر و عقب مانده می‌رسد.

۲. دستاوردهای مورخ انسان‌گرا

مورخ انسان‌گرا از اعضای نهاد کلیسا نبود و باور داشت سلطه‌ی بزرگان کلیسا بر علم تاریخ و تحمیل مفاهیم دینی خدشه‌ناپذیر آن برگزیده‌ی تاریخی، به راستی واقعه‌ای بس هولناک بوده است. او در دانش* خود علامه و متبحر بود و با ماجراجویی سعی می‌کرد هر کوچک و بزرگی که برای مطالعه‌ی گذشته اهمیت دارد جمع کند. او به صورت گروهی و در یکی از دیرهای اروپا، مثل انجمن دیر سنت‌مور** یا در کتاب‌خانه‌ای متعلق به شاه یا شه‌ریار و یا در آکادمی علمی چون آکادمی شاهی آثار و هنرهای زیبایی که کولبر*** وزیر فرانسوی در سال ۱۶۶۳ تأسیس کرد کار می‌کرد. مورخ ما حداقل یک بار هم که شده به ایتالیا، مهد رنسانس سفر کرده تا نسیم عهد جدید را استنشاق کند، در آن زمان چنین سفرهایی متعارف بود. آنان شیفته‌ی بررسی آثار کهن و نسخ خطی بر جای مانده در گنجینه‌های کلیساها، دیرها و خاندان‌های اشرافی بودند. با تلاش آنان برخی نسخ خطی مفقود و متعلق به سیسرون،****

آوید***** و تاسیت***** و... کشف گردید.

* Erudition.

** Sant Maur.

*** JEAN BAPTIST COLBERT(1619-1683).

**** CICERON(-103/-43).

***** OVIDE(-43/17).

***** TACITE (55-120).

او با زبان‌های باستانی چون، یونانی و لاتینی و برخی از لغات سامی کهن چون، آرامی و سریانی آشنایی داشت و شیفته‌ی یادگیری زبان‌های دیگر بود؛ چرا که زبان بود که او را قادر می‌کرد به نوعی از تفسیر متن* دست یابد. به عبارت دیگر او می‌توانست متون کهن دینی را تحلیل و با تطبیق آنها با یکدیگر و کشف معانی آن، صحت مندرجات آن را بررسی کند. علاقه‌ی او به گذشته باعث گرایش او به علوم جدیدی چون باستان‌شناسی، سکه‌شناسی، پاپیروس‌شناسی و کتیبه‌شناسی** گردید.

مورخ ما با تکیه بر مبانی استوار، به خوبی توانست علم نقد اسناد را بنیان نهد و اسناد صحیح را از اسناد جعلی بازشناسد. او، با تکیه بر روش دکارت و با بررسی دوات، زبان، خط، کرونولوژی و عبارت‌های به کار رفته در سند، این کار را انجام می‌داد. مورخ ما در تنظیم قوانین هم خبره بود. نمونه‌ی برجسته‌ی آن ژان مابیلن مورخ فرانسوی، عضو انجمن سنت مور و مؤلف کتابی به نام *درباره‌ی دیپلماسی**** (۱۶۸۱) است که در تمامی اروپا شهرت خاصی پیدا کرد. مورخان و اندیشمندان، ژان مابیلن را به عنوان «گالیله‌ی علم تاریخ» می‌شناسند. مورخ انسان‌گرای ما از انگاره‌ی «دوره‌ی طلایی» دست برداشت؛ انگاره‌ای که در تمام جوامع پیشامدرن رواج دارد و گذشته را بهتر از امروز و امروز را بهتر از آینده می‌داند. بیابید نگاه دیگری بر عبارت زیر از کتاب *الاغانی* بیندازیم:

محمد بن جریر طبری از ابوسائب سالم بن جناده، از وکیع، از هشام بن عروة، از

پدرش، از عایشه، نقل کرد که او شعر لبید را می‌خواند:

ذهب الدین یعاش فی اکنافهم و بقیة فی خلد کجلد الاجرب

آنهایی که در پناهشان زندگی می‌کردیم همه مردند و در میان جمعی مانده‌ام که هیچ

خبری آنها را نیست.

* Hermenuntic.

** Epigraphy.

*** De re diplomatica.

عایشه می‌گفت: خداوند لبید را بیمارزد اگر روزگار ما را می‌دید چه می‌گفت!
 عروة گفت: خداوند عایشه را بیمارزد، اگر روزگار ما را می‌دید چه می‌گفت! هشام گفت:
 خداوند پدرم را بیمارزد، اگر روزگار ما را می‌دید چه می‌گفت! وکیع گفت: خداوند
 هشام را بیمارزد، اگر روزگار ما را می‌دید چه می‌گفت! ابوسائب گفت: خداوند وکیع را
 بیمارزد، اگر روزگار ما را می‌دید چه می‌گفت! ابوجعفر گفت: خداوند ابوسائب را
 بیمارزد، اگر روزگار ما را می‌دید چه می‌گفت! ابوالفرج در پایان افزوده است: خدا به
 فریاد رسد که داستان بزرگ‌تر از آن است که حکایت شود.^۳

مورخ انسان‌گرا به وجود دوره‌ی طلایی اولیه‌ای که با سپری شدنش، هنوز مورد توجه
 انسان‌های بعدی باشد، عقیده‌ای ندارد. از نظر او انسان‌ها در آغاز تاریخ، وحشی بودند ولی به
 مرور از جنبه‌ی حیوانی آنها کاسته شد و ترقی و تطور یافتند. بنابراین امروز بهتر از گذشته و
 آینده بهتر از حال خواهد بود؛ اندیشه‌ای که جاحظ، ادیب و عالم عرب - سده‌ی دوم و سوم
 هجری - بدان اشاره کرده است:

... راه ما برای آیندگان باید هم چون راه گذشتگان برای ما باشد. ما بیش از گذشتگان

بند گرفتیم و آیندگان هم بیش از ما بند می‌گیرند.^۴

و ای کاش جاحظ کسی از اعضای تمدن خود را می‌یافت تا ایده‌اش را تکامل بخشد؛
 دیدگاه ابن خلدون در تاریخ، بر نظریه‌ی پیشرفت مبتنی نبود.

مورخ انسان‌گرای ما در آغاز به لاتینی می‌نوشت، اما پس از مدتی نوشتن به زبان‌های
 آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی را آغاز کرد تا تاریخ خود را در اختیار شیفتگان آثار تاریخی به ویژه
 نمایندگان بورژوازی پارلمان‌ها قرار دهد؛ کسانی که عطش خود به شناخت جهان باستان را، با
 آثار مورخ ما برطرف می‌کردند. نخبگان سیاسی با مطالعه‌ی آثار مورخ ما، به چگونگی پیدایش
 اقوام و نیز پیامدهای منفی نابسامانی‌های سیاسی و تحجر دینی پی بردند.

مورخ ما گوتنبرگ* مکتشف آلمانی دستگاه چاپ (۱۴۵۵) را ستود، چرا که چنین اختراعی به او کمک کرد تا آثار خود را در تمامی نقاط جهان متمدن آن روز منتشر کند. اکتشافات جغرافیایی، مورخ انسان‌گرا را قانع کرد که باید از بوته‌ی تنگ نگاه اروپایی خارج شده دامنه‌ی فعالیتش را به دیگر نقاط دنیا گسترش دهد. او با اشتیاق، عادات ملل تازه کشف شده را بررسی کرد و اساطیر مضحک و خرافاتی را که پیش از این، درباره‌ی آنها شنیده بود بی‌اساس دانست؛ خرافاتی چون انسان‌هایی با شاخ و دم و....

۳. کاستی‌های مورخ انسان‌گرا

مورخ انسان‌گرا پس از رویارویی با واقعیت روزمره‌ی خارجی، دریافت که نسبت به عصر رنسانس بیش از حد خوش‌بین بوده است و واقعیت همان‌گونه که در آغاز تصور می‌کرد، گل‌گون نیست. به ویژه پس از آن‌که دریافت آزادی، کرامت و سعادت، در انحصار و اختیار اقلیت مالک ابزارهای تولید درآمده است و این‌گونه بود که شک و تردید بر او چیره شد. بورژوازی ارزش‌هایی را که مدعی بود بدان ایمان دارد و برای گسترش آن می‌کوشد، زیر پا نهاد؛ اولین اعتراضی که علیه این امر، طنین افکند از توماس مور** شنیده شد. او شاهد مصادره و انضمام*** اراضی خرده مالکان بریتانیا، توسط بورژواها و تبدیل آن به مزارع پنبه، برای تأمین مواد خام صنایع پارچه‌بافی بود. اعتراض دوم از یک کشیش اسپانیایی به نام برتولمی دولاس کازاس**** مطرح شد. او با شجاعت تمام اعتراض خود را، علیه کشتار فجیع سرخ‌پوستان قاره‌ی آمریکا توسط اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها، ابراز داشت و هیچ‌گاه در این امر، سستی به خود راه نداد.

* GUTENBERG.

** THOMAS MOORE (- 1535).

*** Enclosnre.

**** BERTOLOME DE LAS CASAS (- 1566).

مفهومی که، مورخ انسان‌گرا در سر داشت و بدو جهت می‌دهد به رغم نو بودنش کاستی‌هایی نیز داشت. برای او قرون وسطی از آنجا که عصر سلطه‌ی راهبان دینی و کلیسا بود هم‌چنان به صورت مطلق، دوره‌ای منفی تلقی می‌شد، اما عصر باستان، شگفتی غیر قابل توصیفی برایش داشت تا جایی که بسیاری از خرافات رایج باستان را باور کرده بود.

مورخ انسان‌گرا بر این باور بود که تنها انسان تغییر می‌کند و جمادات و حیوان‌ها متحول نمی‌شوند، از این‌رو تنها به آثاری می‌پرداخت که از انسان عاقل و آگاه بر جای مانده بود؛ اما چنان‌چه با آثاری مواجه می‌شد، که چیزی بر آن حک نشده بود یا امری، حاکی از قصد بشر در آن نمی‌یافت، بدان اهمیت نداده و آن را به آثار انسان ما قبل تاریخ، نسبت می‌داد.

علم تاریخ برای مورخ انسان‌گرا از ادبیات جدا نبود، از این‌رو به حساب روش، اهمیت فراوانی به بلاغت متن داد و با اشتیاق فراوان، مشغول بررسی ادیب - مورخان دوره‌ی باستان هم چون تاسیت* و پلوتارک** یا سیسرون*** گردید و در نتیجه مورخان دیگر عهد باستان هم چون پولیب**** و توسیدید***** در مرحله‌ی بعدی توجه مورخ قرار گرفتند. مورخ ما نثری متکلف و سنگین داشت؛ آنچه به عنوان ادیب به دست آورد به عنوان مورخ از دست داد.

مورخ انسان‌گرا متأسفانه مقدمه‌ی ابن خلدون را نخواند و گرنه گرفتار برخی اشتباهات در علم تاریخ نمی‌شد. شاید به خاطر یادمان‌های جنگ‌های صلیبی و درگیری‌های پی در پی میان عثمانیان و اروپا، دشواری ارتباط زمینی و دریایی میان جهان عرب اسلامی و اروپا و رواج نداشتن کتاب در اروپا تا پیش از گسترش چاپ‌خانه‌ها بتوان او را معذور دانست. ای کاش مورخ انسان‌گرای ما آن‌چه ابن خلدون درباره‌ی علم تاریخ نوشته بود را می‌خواند:

* CICERON (-130/-43).

** PLUTARQUE(50-125).

*** TACITE (55-120).

**** POLYBE (-2th).

***** THUCYDIDE (-465/-395).

در ظاهر چیزی بیش از اخبار روزگاران، دولت‌ها و پیشینیان در سده‌های اولیه نیست؛ اما درونش تحلیل و بررسی است و علت یابی موجودات است و مبادی آن دقیق است و علم به نحوه‌ی اتفاق‌هاست که اسباب آن عمیق است... اختلاف شرایط نسل‌ها به خاطر اختلاف و تفاوت‌ها در معاش آنهاست و کسب با تلاش و قصد تحصیل به دست می‌آید... ناگزیر در هر کسبی باید اعمال انسانی رخ دهند....

مورخ انسان‌گرا در حیات سیاسی غوطه‌خورده بود و در دربار پادشاهان و امرا، حضوری ملموس داشت. او هر چند دین را از کانون توجهاتش بیرون کرد اما سیاست را جای‌گزین آن نمود و در آثار خود از تمجید کلیسا و وابستگان و شهدای آن، دست برداشت و به تعریف و تمجید از امرای دولت شهرها* و دولت‌های ملی نوظهور پرداخت. او نسبت به اصل تمرکز قدرت سیاسی و محو تشتت سیاسی فئودالی، هیجان زده و علاقمند می‌نمود و برای حمایت از مالکیت شخصی ابزارهای تولید، بر ضرورت تحکیم قانون‌گذاری مبتنی بر خرد، اصرار داشت (مابیلن در قانون خبره بود) مورخ انسان‌گرا در زمینه‌ی سیاست، همگان را به حاکمیت قانون دعوت می‌کرد و از آنها می‌خواست تا به نهادهای دولت، احترام بگذارند. او هم‌چنین مخالف بروز هر گونه جنگ، به ویژه جنگ‌های دینی بود؛ جنگ‌هایی که وبال گردن اروپا در آن دوره به حساب می‌آمد.

مورخ انسان‌گرا از نظام‌های پادشاهی از جمله، پادشاهی مطلقه حمایت کرد، چرا که آن را بر آشوب دوره‌ی فئودالی، تشتت سیاسی، جنگ‌های فرسایشی و عوارض فئودالی ترجیح می‌داد؛ عوارضی که موجب رکود تجارت می‌شد و به طور کلی مانع پیشرفت توان تولید بود. این نظام‌ها از مورخان حمایت می‌کردند تا با بهره‌گیری از فعالیت‌شان، نام و یاد خود را جاودانه کنند؛ اما نظارت‌های حکومتی بر امر کتابت تاریخ، طاقت را پس از صبری طولانی تاب کرد. از این‌رو در آغاز، سکوت اختیار کرد تا گردباد بگذرد و از فرصتی به دست آمده دارد

برای نگارش تاریخ ادبی استفاده کند؛ تاریخی که شامل حوادث اعجاب برانگیز و اخبار عجیب و نادر فراوانی بود.

مورخ انسان‌گرا علاوه بر نظارت‌های حکومتی در شعله‌ی درگیری‌های میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها گرفتار آمد. او به این منازعات پیوست و یا خود را مجبور دید به آن بپیوندد و این‌گونه بود که مجدداً در گرداب نزاع‌های بی‌نتیجه‌ی دینی، گرفتار شد. او تمامی تلاش خود را به کار گرفت تا با بررسی گذشته، دلایلی را برای مبارزه با خصم فراهم سازد. تاریخ جهان برای او به صحنه‌ی درگیری خیر و شر مبدل شد. اگر مورخ ما پروتستان بود شر را «خانه کردن شیطان در رُم» تعریف می‌کرد و اگر کاتولیک بود، «راهب دیوانه‌ی ویتنبرگ» را شر می‌نامید. در صورتی که مورخ ما طرف‌دار هیچ یک نبود یا به ندرت نمی‌خواست در چنین منازعاتی وارد شود، متعصبان دینی او را وادار به سکوت می‌کردند. بدین وسیله تفکر انتقادی تاریخ، به عقب نشست به عنوان نمونه ژاک بوسونه فرانسوی،* در کتابش *گفتاری از تاریخ جهانی (۱۶۸۱)*، تاریخ بشریت را ثمره‌ی اراده‌ی الهی تعریف کرد و مدعی شد که مورخ در فهم حوادث دنیایی، باید به دنبال فهم مقاصد الهی باشد اما چه ضررهایی که منفعت در پی دارند؛ درگیری‌های فرقه‌ای، موجب احیای بسیاری از اسناد دینی شد. از جمله آثار برخی از اندیشمندان و بزرگان کلیسا چون، سنت اگوستین،** سنت سیپرین*** ترتولیان**** که تقریباً دفن شده بودند.

انزوای اندیشه‌ی انتقادی تاریخ، تنها به دلیل استبداد سیاسی یا سخت‌گیری‌های دینی صورت نگرفت، بلکه شیفتگی به علوم و ریاضیات به ویژه در سده‌ی هفدهم نیز، در این زمینه مؤثر بود. بسیاری از دانشمندان ارجمند هم‌چون دکارت، علم تاریخ را بی‌فایده دانستند. اما اتفاق جالبی که افتاد این بود که دانشمندی چون دکارت در کتاب خود *گفتاری در روش*،

* JACQUES BOSSUET (1927-1704).

** SAINT AUGUSTIN (354-430).

*** SAINT CYPRIEN (476-546).

**** TERTULLIAN (160-222).

مفاهیم علمی هم‌چون، شک انقلابی و چگونگی رسیدن به حقیقت را با به کار بردن مقولاتی چون، بداهت، تجزیه، ترکیب و استقصا ارائه کرد و همین مقولات بعدها به مورخان (به عنوان مثال مورخان اثبات‌گرا کمک کرد تا علم خود را ارتقا بخشند.

در پایان این بخش می‌توان گفت، مورخ انسان‌گرا به رغم کوتاهی‌ها و لغزش‌هایش، از نشانی‌ای که اندیشمندان دوره‌ی رنسانس ارائه نمودند، به هر صورت ممکن، استفاده کرد. این نشان، امری نبود جز اعتباربخشی مجدد به انسان به جای سلطه و برتری متافیزیک و نیز اقرار به نامتناهی بودن طبیعت هستی، به جای دیدگاه اشتباه پیشین. مورخ انسان‌گرا از اواخر سده‌ی هفدهم و اوایل سده‌ی هجدهم، یعنی زمانی که طلایه‌های عصر روشنایی آشکار شد، توانست به مرور از بندهای خود رهایی یابد.

تاریخ‌نگاری خردگرا در اروپای سده‌ی هجدهم میلادی

سده‌ی هجدهم که در اروپای غربی به دوره‌ی روشنایی معروف است، نه تنها در اروپا، بلکه در سطح انسانی و تمدنی، دوره‌ای چشم‌گیر و متمایز است. کانت^۴ فیلسوف آلمانی در بیانات خود در سال ۱۷۸۴، این دوره را این‌گونه توصیف کرده است: ...

دوره‌ی رهایی انسان از پستی‌هایی است که هیچ‌کس جز خودش مسئول آن نیست. کوتاهی بشر در استفاده‌ی مستقلانه از عقل و بدون نظرخواهی از دیگران، باعث گرفتاری‌اش شده بود.

علم تاریخ تا آن جا که می‌توانست از این دور بهره برد.

۴ EMMANUEL KANT (1724-1804).

۱. خردگرایی^{۳۱}

طبقه‌ی بورژوازی در اروپای غربی به نام آزادی، هم‌چنان به حملات خود علیه قلعه‌های سست فئودالیسم ادامه می‌داد و دستیابی به موقعیت‌های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را دنبال می‌کرد. این در حالی بود که اقتصاد بازار، متحول و داد و ستد شکوفا می‌شد و ظهور اختراعات تکنولوژیک و نو هم‌چون ماشین بخار، تأثیر بسزایی بر سلطه‌ی انسان بر طبیعت می‌نهاد.

انگاره‌ی آزادی، تفکر مسلط و غالبی^{۳۲} بود که در تمام دنیا منتشر شده و اذهان همگان را به خود مشغول کرده بود. این انگاره، غیر قابل مقابله و شکست‌ناپذیر بود و تأثیری جادویی بر جای می‌نهاد. روشنفکران این دوره به انگلستان به عنوان یک آرمان نگاه می‌کردند و به آن‌جا به عنوان سرزمین علم، آزادی و پیشرفت سفر می‌کردند.

روشنفکران در برابر هر گونه زور ایستادگی می‌کردند، بردگی را محکوم کرده و بهبود وضعیت و برخورد با زندانیان و مجرمان را خواستار شدند. به همین صورت کندرسه^{۳۳} فیلسوف فرانسوی، خواستار برابری حقوق زن و مرد بود. ماری اولمپ دوگور^{۳۴} که معتقد بود در اعلامیه‌ی حقوق بشر و حقوق شهروند - که در ۱۷۸۹ و پس از انقلاب فرانسه منتشر گردیده بود - برابری حقوق زن و مرد رعایت نشده است، به شدت به نقد آن پرداخت و اعلامیه‌ی حقوق زنان را در سال ۱۷۹۱ منتشر نمود.

روشنفکران هم‌چنین ایمان راسخی داشتند که رسالتشان، به ترویج افکار روشن‌گرانه و تربیت مردم، بر اساس الگوها و آرمان‌های نو، هم‌چون ایمان به خرد، علم، تسامح، آزادی، قابلیت تکامل و پیشرفت بشری، مقابله با خرافات و ترس از ماوراء طبیعت، ایستادگی در برابر

۳۱ Rationalism؛ برخی از محققان معاصر واژه استدلال‌گرایی را برای این واژه مناسب‌تر دانسته‌اند. ر.ک: ملکیان، تاریخ فلسفه غرب.

۳۲ Idea-Force.

۳۳ CONDORCET (1745-1794).

۳۴ MARIE OLYMPE DE GOUGES (1755-1793).

فساد متولیان دین، استبداد حاکمان و مخالف با هر نوع جنگ محدود می‌شود. ایمان نخبگان به ضرورت تربیت اخلاقی مردم، پیدایش آموزش را تبیین می‌کرد. به همین جهت آنها باور داشتند که سواد و علم باید در میان توده‌ی مردم گسترش یابد و به همین دلیل از سال ۱۷۵۲ تا ۱۷۷۲ بیست و هشت جلد دائرةالمعارف منتشر شد و در این کار بزرگ از همه‌ی معارف عصر از ساخت سوزن تا ساخت توپ، بحث شده بود.

اعتماد روشنفکران این دوره به خرد، مطلق بود. از نظر آنها عقل تنها منبع شناخت و علم ضامن تحقق پیشرفت بشری و پیشرفت امری حتمی و گریزناپذیر شمرده می‌شد. کندرسه در اواخر عمرش کتاب *طرح تاریخی تعالی روح بشر* را منتشر کرد تا درگیری‌های طولانی بشر، علیه استبداد سیاسی و تعصب متولیان دین را به تصویر بکشد. او تأکید کرد: انسان خدای خود است، انسان شایسته‌ی پیشرفتی پایان‌ناپذیر است، او می‌خواهد تفاوتی میان ملت‌ها و نیز اعضای یک ملت نباشد.

روشنفکران برخلاف مسیحیت، انسان را نجس، فاسد و خطاکار نمی‌دانستند و بر استعداد انسان برای پیشرفت تأکید داشتند و خواستار عقلانی شدن دین بودند. برخی از آنها، خداوند را باور داشتند؛ اما خواستار زدودن غبار بدعت، خرافات و تعصب از چهره‌ی مسیحیت بودند. برخی دیگر به تفکر ربوبی^۵ ایمان داشتند که می‌گفت: خداوند پس از خلق جهان، آن را رها کرده، تا بر اساس قوانینی که برایش تعریف شده حرکت کند و خداوند حتی با معجزه‌ی پیامبران نیز، در جریان حرکت جهان، دخالت نخواهد کرد. دیدگاه ربوبی، تلفیقی از ایمان به خدا و علم بود. برخی روشنفکران هم ملحد بودند. کانت خداوند را در سطح نظری، ایده‌ای عقلانی و در سطح عملی، ضرورتی اخلاقی می‌دانست.

شاید بتوان گفت که سده‌ی روشنائی برای نخبگان اروپای غربی، سده‌ی گرایش به تفکر لائیک بود. در سده‌ی هجدهم، افق دید اروپائیان به خاطر روابطشان با تمدن‌های دیگر گسترده‌تر شد. جهان، دیگر محدود به دنیای کهن یونانی - رومی و مسیحی - یهودی نبود

بلکه تمدن‌های دیگری هم با ارزش‌های اخلاقی متفاوت وجود داشتند. تماس با عوالم غیر اروپایی، ایمان به نسبیت‌گرایی را، در برابر تفکر کلاسیک از هستی * تقویت کرد.

۲. دستاوردهای مورخ خردگرا

مورخ ما همگام با بسیاری از مورخان عصر رنسانس، به نوشتن خود به زبان‌های محلی و دیگر زبان‌های قدیمی ادامه داد. در این دوره مرز خاصی میان مورخان و فیلسوفان وجود نداشت. غالب مورخان فیلسوف و بسیاری از فیلسوفان هم مورخ بودند؛ از جمله ولتر* فرانسوی و هیوم** انگلیسی.

پارادایم پیشرفت از مسلماتی بود که مورخ خردگرا بدان ایمان داشت و اثر آن را می‌توان در همه‌ی کتاب‌هایش دید. به نظر او تاریخ در خط سیری صعودی**** حرکت می‌کرد. پیش از این، تفکر حرکت دوری***** در تاریخ رایج و پذیرفته شده بود. به نظر ژاک تورگو***** مورخ فرانسوی، تمدن هر چه پیچیده‌تر و دارای اجزای بیش‌تری شود، سرعت تقدم بشری افزوده خواهد شد و در نتیجه پیشرفت که در گذشته بسیار کند بود، در دوره‌ی جدید سرعت گرفته است. سن سیمون***** مورخ سوسیالیست فرانسوی، از ضرورت علم اجتماع برای تعیین جهت حرکت بشریت به سوی پیشرفت سخن گفت. سن سیمون براگوست کنت،***** فیلسوف اثبات‌گرا، تأثیر قابل ملاحظه‌ای نهاد.

اولین انتقاد مورخ خردگرا از مورخ انسان‌گرا، به غور او در دانش***** باز می‌گشت، چراکه مورخ انسان‌گرا در غور علمی خود، میان عناصر اصیل و ثانوی تفاوتی قائل نبود و تنها

* Universalism classic.

** DAVID HUME (1711-1776).

*** Cyclical.

**** SAINT SIMON (1760-1825).

***** Erudition.

** VOLTAIRE (1694-1778).

*** Ascendant.

**** JACQUES TURGOT (-1781).

***** AUGUSTE COMTE (1798-1857).

گردآوری، انباشت و کمیّت برایش اهمیت داشت.

مورخ خردگرا به سنت دیگری که از دوره‌ی رنسانس، رایج شده بود انتقاد داشت؛ حالتی از شگفتی و حیرت کورکورانه که نسبت به اندیشمندان، هنرمندان و ادبای یونانی و رومی به وجود آمده بود، مانعی برای اندیشه‌ی پیشرفت به شمار می‌آمد. شکی نبود که پیشینیان در زمینه‌هایی چون: فلسفه و هنر بر تمدن سده‌ی هجدهم برتری داشتند اما تردیدی هم وجود نداشت که این تمدن در علم و صنعت، بر همه‌ی دنیای قدیم پیشی گرفته بود.

مورخ عقل‌گرا از تفسیر سیاسی تاریخ دست برداشت و به «تاریخ فراگیر» که در آن جوانب سیاسی، مادی و فرهنگی زندگانی بشر ملاحظه می‌شد متمایل شد و بدین‌وسیله از سیاست به تمدن و از فرد به جامعه، روی آورد و این دستاورد بسیار مهمی بود. او تاریخ سیاسی خود را هم، انتقادی می‌نوشت چرا که به بورژوازی نوظهوری منتسب بود، که از کلیسا و اریستوکراسی فئودالی، کینه‌ای دیرینه بر دل داشت. این سخن را به ولتر نسبت می‌دهند:

تاریخ اروپا جلسه‌ای طولانی بود که سخن از ازدواج‌ها، تاریخ خاندان‌ها و اختلاف بر سر القاب اشرافی در آن طنین‌افکن شده بود. همین مسأله تاریخ را به دنیایی تاریک و خشک تبدیل کرده بود که از حوادث بزرگ، در آن هیچ اثری نبود. قوانین و آداب بیش‌تر شایسته‌ی توجه بودند و این تاریخ، مانع شناخت آن به حساب می‌آمد. من مایل‌م ویژگی جوامع و مردم را بشناسم، آنها چگونه در خانواده‌هایشان زندگی می‌کردند و به چه هنرهایی می‌پرداختند.

ولتر در یکی دیگر از آثارش گفته:

به نظرم تاریخ تا امروز چیزی نبود جز فرایند کرونولوژیکی انباشت. چنین تاریخی نه از موضع شهروندی نوشته شده و نه از موضع فلسفه... من تا جایی که می‌توانستم سعی کردم تاریخ آداب و رسوم، علوم، قوانین و خرافات را بنگارم. تا امروز فقط تاریخ شاهان را بررسی می‌کردم و اکنون می‌خواهم به تاریخ بشر پردازم.

توصیف حیات مادی بشر برای مورخ خردگرا اهمیت والایی پیدا کرد. فیلسوف مورخان‌ی چون، دلامبر* و دیدرو** از نخستین کسانی بودند که با ترسیم تاریخ و روند پیشرفت تکنولوژیک و دستاوردهای مادی بشر، از دورترین دوره‌ها تا سده‌ی هجدهم، مبانی تاریخی مادی را بنیان نهادند.

مورخ ما هم چنان با شور فراوان به ردّ و انکار خرافات و نگرش‌های لاهوتی که انسان‌ها بنا به عادت در تحلیل تاریخی خود استفاده می‌کردند، ادامه داد. زمانی که دانشمندان علوم طبیعت و زمین‌شناسی ثابت کردند که تاریخ خلقت بسیار پیش از زمانی است که علمای یهودی و مسیحی تعیین می‌کنند، از شادی به وجد آمده و هورا کشیدند.

به باور مورخ ما خرد بشری در هر نقطه از جهان که باشد یکی است و تفاوت‌ها، از شرایط جغرافیایی و به ویژه آب و هوایی و نیز نظام حکومتی و دین، ناشی می‌شد. هر که با امری مواجه می‌شد که به نظرش منفی بود، بدون هیچ تردیدی، آن را به نقش باور یا آیینی نادرست، نسبت می‌داد؛ امری که، مایه‌ی تباهی طبیعت نیکوی انسانی، شده است. از این رو هیچ جای شگفتی نیست که مورخ ما به چینی خوب و مسلمانان خوب و هندی خوب... توجه می‌کند؛ کسانی که عقاید ناپاک، آنها را آلوده نکرده است. به همین روی آنتوان گلان*** مستشرق فرانسوی، قرآن و داستان‌های هزار و یک شب را به زبان فرانسه بازگرداند. هم‌چنین ولتر و ادوارد گیبون**** انگلیسی، آثاری پیرامون تاریخ اسلام تألیف کردند. که اروپا آکنده از دشمنی با اسلام و مسلمانان بود، بسیاری از تألیفات آنها نسبت به تمدن اسلامی از عینیت و انصاف برخوردار بود؛ در شرایطی که اروپا از دشمنی با اسلام و مسلمانان آکنده بود. مورخ خردگرا تقسیم‌ی را که بزرگان مسیحیت از تاریخ بشری ارائه کرده بودند و طی آن تاریخ را به دو دوره‌ی وثنی و مسیحی تقسیم می‌کرد را مورد انتقاد قرار داد و خود در تقسیم

* D ALEMBERT (1717-1783).

** DIDEROT (1713-1784).

*** ANTOINE GALLAND (1646-1715).

**** EDWARD GIBBON (1737-1794).

دیگری تاریخ را به سه دوره‌ی باستان، میانه و جدید تقسیم نمود. اختلافی که در میان مورخان خردگرا درگرفت این بود که کدامیک از پیدایش پروتستانیزم و اکتشافات جغرافیایی، یا سقوط قسطنطنیه در دست ترکان عثمانی در سال ۱۴۵۳ را آغاز دوره جدید بدانند؟ او هم‌چنین بر ایجاد احساس ملی در سرزمین خود، پافشاری می‌کرد، اما باید تأکید کرد که باور ملی او فاقد هر گونه تعصب بود. به عنوان نمونه، در فرانسه فرضیه‌ای که خاستگاه ملت فرانسوی را شهر تروا^{**} می‌دانست، مقبولیت خود را از دست داد و اختلاف جدی میان دو فرضیه‌ی رقیب دیگر یعنی: فرضیه‌ی ژرمن‌گراها^{**} و فرضیه‌ی روم‌گرایان^{***} در گرفت. ژرمن‌گرایان عقیده داشتند اقوام ژرمن بر سرزمین گل^{****} مسلط شدند، اما فرانسویان اصیل، یورش‌گران را در خود هضم کرده و نهادهای خود را بر آنها تحمیل کردند و ساکنان گل به مرور زمان فرانسوی شدند و اشرافیت و اریستوکراسی فرانسوی از نوع ژرمنی آن، شکل گرفت. روم‌گرایان معتقد بودند که اقوام فرانک^{*****} به عنوان مهاجم به سرزمین گل نیامده‌اند بلکه بنا به خواست رومی‌ها آمدند و فرانک‌ها، رومی‌ها و اهالی گل باهم کاملاً سازگار زیستند.

۳. کاستی‌های مورخ خردگرا

مورخ خردگرا تلاش‌هایی را برای نقد منابع تاریخی مورد استفاده‌اش به کار بست اما توجه عمده‌ی او به مضمون بود. تمام هم و کارش این بود که حقایق خاصی را به اثبات برساند. خرافات کهن را رد کند و اندیشه‌ی پیشرفت را متبلور سازد،... او برخلاف مورخ انسان‌گرا به دنبال گردآوری حوادث، انباشت داده‌ها و جزئیات و مشروح حوادث نبود. همه‌ی تلاش او این

** TROIE.

** Germanists.

*** Romanists.

**** GAULE.

***** FRANCS.

بود که تفاسیری عقلی از گذشته ارائه کند، ایده‌هایی را درباره‌ی آینده پیشنهاد نماید، و آنچه را که مردم برای تصمیم‌گیری آزاد، درباره‌ی آینده‌شان نیاز دارند تأمین کند. به نظر ولتر نقش مورخ، عبارت است از:

بیرون آوردن تاریخ اندیشه‌ی بشری از زیر انبوه حوادث و تحولات

این فیلسوفِ مورخ، در تفسیر خودش از تاریخ، تنها به سه امر اهمیت می‌داد: شرایط، نوع حکومت و دین که از نظر او سه کلید بودند.

مورخ عقل‌گرای ما ایده‌آلیست* بود و ایمانی تهی از هر گونه شک، به این قضیه داشت که تنها، عوامل فکری (و نه مادی - مترجم) در تکامل بشری مؤثرند و به رغم اهمیتی که به عوامل مادی در کتاب خود نشان می‌داد، آن را ثانوی بر می‌شمرد. او در حالی که تاریخ و اخلاق را درهم می‌آمیخت، نگاهی سودجویانه نیز به تاریخ داشت. از نظر او، تاریخ محتوایی آموزنده دارد و باید از آن درس گرفت. تاریخ به انسان می‌آموزد چگونه بتوانند به روشی معتبر یکدیگر را بشناسند و نسبت به هم تسامح بیشتری داشته باشند. به اختلاف نظر خود با دیگران حق بدهند و در برابر متولیان دین، که دست از شعله‌ور ساختن جنگ‌های ویرانگر برنداشته‌اند و افکار تاریک خود را دنبال می‌کنند ایستادگی کنند.

مورخ ما تاریخ گذشته را با کینه‌ای عمیق از نهاد کلیسا و متولیان دین، نوشت. از نظر او دوره‌ی قرون وسطی، دوره‌ی لغزش و خطاست و باید به شدت لگدمال شود. دوره‌ی میانه که دوره‌ی تسلط بالامنزاع کلیسا است دوره‌ای تاریخی نیست که بتوان با آرامش و اتقان به فهم و تعامل با آن پرداخت.

مورخ ما روشنفکری پایبند به مسایل عصر خودش بود و از این‌رو به تاریخ دوره‌ی حاضر یا بی‌واسطه** علاقمند بود. به عنوان نمونه ولتر، تاریخ باستان یا گذشته را به مدال‌های

* مکتب ایده‌آلیسم در برابر مکتب ماتریالیسم - م.

** Timmediatism گرایش به امور بی‌واسطه و نزدیک - م.

عتیقه‌ای تشبیه کرده که انسان‌ها در گنجینه‌های خود مخفی می‌کنند، ولی تاریخ عصر کنونی را هم چون اسکناس‌های رایجی می‌داند که در زندگی روزمره به کار می‌روند. مورخ خردگرا در ادبیات نوشتاری خود، به تفنن روی آورد و معمولاً این امر، به حساب محتوا و مضمون نهاده می‌شد مثلاً ولتر در کتابش *لویی چهاردهم* (۱۷۵۱)، اولویت را، به محسنات بدیع و واژگان درشت داد و آن را دقت علمی دانست. ولتر، مورخ - فیلسوف ما به روشنی، از علم تاریخ در عصر «روشنایی» با همه‌ی انتظارات، تناقضات، نقاط قوت و ضعف و کنجکاوی‌های علمی آن، نمایندگی می‌کرد.

در پایان می‌توان گفت شعاری که مورخ خردگرا در عصر روشنایی طرح و دنبال کرد عبارت بود از «گمان، دروغ است، تنها پیشوا خرد است»؛ همان‌گونه که معری شاعر بزرگ عرب گفته است. این اشعار گام بزرگی به جلو بود. به رغم کاستی‌های مورخ عقل‌گرا، می‌توان عصر روشنایی را مرحله‌ی گذار نامید که در تاریخ در آن آمیزه‌ای بود از عناصر منفی گذشته و عناصر پیشرفت‌گرایانه‌ای که تحولات شگرفی را در سده نوزدهم نوید می‌داد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مقاله حاضر فصلی از کتاب ذیل است که به بررسی مکاتب تاریخ‌نگاری انسان‌گرا و خردگرا می‌پردازد: هادی التیمومی، *مفهوم التاريخ و تاريخ المفهوم فی العالم الغربی من النهضة* الى *العولمة* (تونس، دار محمد علی للنشر، ۲۰۰۳ م).
۲. مقدمه ابن خلدون، ص ۸۹۴.
۳. الاغانی، ج ۹، دارالثقافه، بیروت، ۱۹۹۳، ص ۲۳.
۴. جاحظ، کتاب الحيوان، ج ۱، بیروت، ۱۹۶۹، ص ۸۶-۸۷.
۵. دئیسم تفکر رایج در اروپای سده هجدهم بود. دئیست‌ها علی‌رغم پذیرش خداوند، ادیان را ناقص دانسته و به فطرت بشری تأکید تمام داشتند - م.